خبر

جهانگیری ۳ مصوبه هیأت وزیران را ابلاغ کرد

● **ایلنا:** معاون اول رئیس‌جمهور مصوبات هیأت وزیران درباره حذف وزیر راه و شهرسازی و معاون امور مجلس رئیس‌جمهوری از ترکیب کمیسیون اقتصاد و مجوز انجام مذاکره، پیش‌امضا و امضای موقت موافقت‌نامه تجارت ترجیحی بین جمهوری اسلامی ایران و دولت لبنان توسط وزارت صنعت، معدن و تجارت و تعیین وزارت نیرو به‌عنوان دستگاه مسئول کمیسیون مشترک اقتصادی اسلامی ایران با کشور اسلوونی را بـرای اجرا ابلاغ کرد. اسحاق جهانگیری تصویب‌نامه هیأت وزیران درباره حذف وزیر راه و شهرسازی و معاون امور مجلس رئیس‌جمهوری از ترکیب کمیسیون اقتصاد موضوع تصویب‌نامه شماره ۱۱۱۹۴۷/ت ۴۹۵۰۶هـ مورخ ۳۰ مرداد ۹۲ و اصلاحات بعدی آن را ابلاغ کرد. معاون اول رئیس‌جمهوری همچنین تصویب‌نامه هیأت وزیران درخصوص مجوز انجام مذاکره، پیش‌امضا و امضای موقت موافقت‌نامه تجارت ترجیحی بین جمهوری اسلامی ایران و دولت لبنان توسط وزارت صنعت، معدن و تجارت را ابلاغ کرد. جهانگیری درعین‌حال تصویب‌نامه هیأت وزیران درباره تعیین وزارت نیرو به‌عنوان دستگاه مسئول کمیسیون مشترک اقتصادی اسلامی ایران با کشور اسلوونی را ابلاغ کرد.

بازدید صنعتگران چینی از فولاد مبارکه

● چن درانگ (Chen Derong) قائم‌مقام مدیرعامل شرکت بائو استیل، پنجمین فولادساز بزرگ دنیا، در دیدار با مدیرعامل و معاونان شرکت فولاد مبارکه و بازدید از خطوط تولید این شرکت گفت: بائو استیل یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های فولادسازی چین است که ما امروز به‌عنوان نماینده این شرکت به فولاد مبارکه آمدیم تا از نزدیک با بزرگ‌ترین فولادساز ایران نیز آشنا شویم. با صحبت‌هایی که با مدیران شرکت فولاد مبارکه شد بر آن هستیم تا فرصت‌های همکاری بین بائو استیل و این شرکت را بیشتر بررسی کنیم، چراکه با حضور در فولاد مبارکه به این نتیجه رسیدیم که فولاد مبارکه به‌عنوان یک فولادساز از تجهیزات و تکنولوژی پیشرفته‌ای استفاده می‌کند. وی در تشریح دیدگاه خود قبل و بعد از بازدید فولاد مبارکه گفت: صادقانه بخواهم بگویم، قبل از بازدید، اطلاعات دقیق از صنعت فولاد ایران نداشتیم اما می‌دانستیم که صنعت ایران در دهه‌های اخیر رشد خیلی زیادی داشته است و به همین دلیل، از این فرصت خیلی مناسب استفاده کردیم تا با حضور در شرکت‌های فولادساز ایران شرایط سرمایه‌گذاری و همکاری شرکت‌های چینی و شرکت‌های ایرانی را بررسی کنیم. وی با اشاره به آینده‌نگری در صنعت فولاد و وضعیت فولاد مبارکه در آینده گفت: باید بگویم که فولاد مبارکه بزرگ‌ترین شرکت فولادسازی ایران است و سهم بزرگی از فولاد ایران را در دست دارد، همان‌طور از نظر تکنولوژیکی بسیار پیشرفته است و آنچه ما در این بازدید متوجه شدیم این بود که صنایع فولادسازی ایران و چین مشترکات بسیاری دارند و از همین رو فکر می‌کنم که آینده درخشانی در انتظار فولاد مبارکه است. بنا بر این گزارش و به نقل از روابط عمومی سازمان توسعه و نوسازی معادن و صنایع معدنی ایران (ایمیدرو)، مدیران بائو استیل در دیدار با رئیس هیأت عامل ایمیدرو خواهان همکاری با ایران در صنعت فولاد و بخش اکتشاف معادن شدند و تصریح کردند: با توجه به امکاناتی که بائواستیل در بخش فولاد، معادن، اسکله، حوزه مالی و آی‌تی دارد، می‌توان همکاری‌های وسیعی بین ایران و چین ایجاد کرد و توسعه داد. چن زایگن (Chen Zaigen) با اشاره به عزم مقامات ایران و چین برای بسط همکاری‌های اقتصادی، اظهار کرد: کارخانه‌هایی که در چین راه‌اندازی کرده‌ایم از استاندارد بالای زیست‌محیطی برخوردارند که حتی از برخی شرکت‌های اروپایی و آمریکایی نیز پیشرفته‌تر است. وی از دستور کار شرکت‌های بزرگ چینی برای توسعه همکاری با ایران، به‌عنوان برنامه دولت چین یاد کرد و ادامه داد: این شرکت از شرایط نقدینگی بالایی برخوردار است؛ به‌طوری‌که گردش مالی سالانه بائو استیل به ۱۳۰ میلیارد دلار می‌رسد. این مقام بائو استیل درباره ظرفیت تولید فولاد چین گفت: کل تولید فولاد در کشور ما به ۸۰۰ میلیون تن می‌رسد که حدود ۷۰۰ میلیون تن آن در داخل کشور مصرف می‌شود و فقط صد میلیون تن یا معادل ۱۴درصد آن روانه بازارهای صادراتی می‌شود. به گفته وی کشورهای اروپایی و آمریکا، پرونده‌هایی برای (ارزان‌فروشی) صادرکنندگان فولاد چینی باز کرده‌اند؛ این در شرایطی است کشور ژاپن حدود ۳۰ درصد از تولیدات خود را صادر می‌کند. رئیس هیأت عامل ایمیدرو نیز در این نشست گفت: تا سال ۲۰۲۵ میلادی باید به ظرفیت ۵۵ میلیون تن فولاد دست یابیم و برای تأمین مواد اولیه آن برنامه وسیعی را در بخش اکتشاف آغاز کرده‌ایم. مهدی کرباسیان افزود: پیش‌بینی ما این است که با ادامه فعالیت‌های اکتشافی، تا یک سال آینده میزان ذخایر سنگ‌آهن ایران بین ۳۰ تا ۵۰ درصد افزایش خواهد یافت. وی افزود: در کنار ذخایر معدنی، وجود ذخایر گاز و دسترسی به آب‌های آزاد و همچنین نیروی کار متخصص، شرایط مناسبی برای توسعه بخش معدن و صنایع معدنی به‌ویژه فولاد با شرکت‌های خارجی داریم.

با مردم حرف می‌زنم

ادامه از صفحه اول

با همه این اوصاف، به‌نظر می‌رسد برسازندگان «استدلال حقوقی» برای توجیه کودتا به این نکات واقف بوده‌اند، زیرا به جای استناد به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی مشروطه، به «انحلال مجلس» استناد می‌کنند. اما نکته اینجاست که در هیچ جایی از قانون اساسیِ مشروطه نیامده است که در صورت انحلال مجلس، شاه خودبه‌خود حق عزل و نصب پیدا می‌کند. (این استدلال‌ها در دفاع از موضع مصدق نیز البته در امتداد سلسله استدلال‌های حقوقی قرار می‌گیرند که درواقع، از دفاعیات مصدق در دادگاه نظامی آغاز شده است).

پرسشی که باقی می‌ماند این است که انحلال مجلس از طریق همه‌پرسی آیا با اصول مشروطیت سازگار است. این پرسش ما را به نقطه حساس ماجرا می‌رساند. مسئله اصلا این نیست که آیا حرکت مصدق در درخواست برگزاری همه‌پرسی از لحاظ «سیاسی» کار درستی بوده است یا نه. این پرسش را در مورد بسیاری از حرکت‌های دیگر مصدق نیز می‌توان مطرح کرد. درواقع، «حرکت‌های اشتباه» مصدق، مانند «جلوه‌های آنامورفیک» فقط با شناسایی نیرو یا نیروهایی که او را تسخیر کرده‌اند و گفتار و رفتارش را از الگوهای رایج کنش و واکنش «سیاسی» دور ساخته‌اند، قابل درک است. یکی از این نیروها «پتانسیلِ» رویداد مشروطه است، همان پتانسیلی که قانون اساسی مشروطه «گزاره‌پذیرکردن» یا «بیان» آن در قالب گفتار است. حرکت‌های مصدق از آن‌رو «اشتباه»اند که «بنیاد»شان وفاداری به رویداد مشروطه است. کسانی که می‌کوشند مصدق را دیکتاتور و شاه را، دست‌کم در دهه بیست و قبل از ظهور مصدق، شاهی آزادی‌خواه و پایبند به قانون اساسیِ مشروطه معرفی کنند، این نکته را از یاد می‌برند که حکومت پهلوی‌ها از وقتی که رضاشاه بساط مشروطه را برچید و حکومت مطلقه را جانشین آن ساخت به گونه‌ای وضعیت اضطراری دائمی تبدیل شده بود و آنچه در دهه بیست واقع شد در واقع واکنش‌های گروهی و صنفی و طبقاتی در برابر این کودتای دائمی بود. اما «عمل»ی که مصدق را به سوژه سیاسیِ اصیل تبدیل کرد، چنان‌که خواهیم دید، از سنخ دیگری بود. بر همین سیاق، مصدق با درخواست رفراندوم نه‌تنها علیه قانون مشروطه قد علم نکرد، بلکه با «یادآوری» رویدادِ مشروطه زمینه احیای قانونی را فراهم کرد که در کودتای دائمیِ پهلوی‌ها در محاق تعلیق قرار گرفته بود. همین رویداد بود که موجودیت نظام سیاسی را به خطر انداخت و موج جدیدی از کودتا را ضروری کرد.

***

اما این نوشته بیش از آنکه پاسخی به سخنان دکتر نقیب‌زاده باشد، ملهم از سرمقاله روزنامه «شرق» در روز شنبه ۳۰ مرداد ۱۳۹۵ به‌قلم آقای احمد غلامی است. آقای غلامی در مقابل آن‌دسته از منتقدان مصدق که بر او خرده می‌گیرند چرا امر حقوقی را سیاسی کرد، بر این عقیده است که ارزش و اهمیت مصدق و جایگاه او در تاریخ ایرانِ معاصر دقیقا در همین تبدیل‌کردن امر حقوقی به امر سیاسی است. برای تأمل در باب این نکات ناگزیریم برخی از مفاهیم را به ایجاز مرور کنیم.

تاریخ نهضت موسوم به «ملی‌شدن صنعت نفت» را به دو شیوه می‌توان نوشت. هریک از این شیوه‌های تاریخ‌نگاری بر سنخ خاصی از «روایت» مبتنی‌اند. این دو سنخ از «روایت» را می‌توان «روایت کلاسیک» و «روایت مدرن» نامید. مهم‌ترین ویژگیِ روایت کلاسیک، آنچه سرشت این سنخ از روایت را رقم می‌زند، کارکرد آن است: معقول‌کردنِ یک «مواجهه‌ی تروماتیک» و تحلیل‌بردنِ «اختلاف پتانسیلی» که در مواجهه‌ی تروماتیک شکل می‌گیرد. «فاشیسم آلمانی» روایتی بود که برای معقول‌کردنِ اختلاف پتانسیلِ شکل‌گرفته در بحران اقتصادی پس از جنگ جهانی اول پیکربندی شد، اختلاف پتانسیلی که می‌توانست «شدت جریانی» برانگیزد که تمام اروپا را در می‌نوردید. همین‌جا می‌توان استراتژیِ «روایت مدرن» را صورت‌بندی کرد: «بازیافتن» یا «یادآوری» پتانسیلِ ازدست‌رفته؛ در اینجا، «ازدست‌رفته» نه به معنای سپری‌شده بلکه به معنای «فراموش‌شده» است. اختلاف پتانسیلی که در مواجهه‌های تروماتیک یا وضعیت‌های بحرانی برانگیخته می‌شود امر نابهنگامی است که به خودیِ خود هیچ‌گاه در روایت‌های تاریخیِ «کلاسیک» تحلیل نمی‌رود، بلکه فقط فراموش می‌شود. به همین دلیل است که به‌جای «احیا» باید از «جست‌وجوی پتانسیل ازدست‌رفته» سخن گفت. آنچه «روایت مدرن» می‌خوانیم همین جست‌وجوست، گونه‌ای روایتِ دیرینه‌تبارشناسانه.

برای پیداکردنِ درکی از این دو گونه روایت و تمایزشان نخست باید به این نکته توجه کرد که روایت ضرورتا و همیشه امری دیسکورسیو یا گفتاری نیست. روایت‌ها با «تصویرهای بصری» نیز پیکربندی می‌شوند. بنابراین، روایت را نباید بازنمودِ دیسکورسیو یا گفتاریِ آنچه «واقعیت» خوانده می‌شود، به‌شمار آورد. روایت‌ها سازه‌های دورگه گفتاری- غیرگفتاری یا شنیداری -دیداری‌اند. این نکته پیامدهای مهمی برای تحلیل‌های تاریخی و نگارش «تاریخ اکنون» دارد: تحلیل را هم از به پرواز درآمدن در سپهر «ایدئالیسم گفتارمحور» مصون نگه می‌دارد و هم از درافتادن به ورطه «ماتریالیسم بدن‌محور» و دترمینیسم، و زمینه را برای معطوف‌کردنِ توجه به «چیزی دیگر» فراهم می‌کند، آنچه در این دو لایه، «بدن‌ها و زبان»، تحلیل نمی‌رود و درعین‌حال، با به بیان درآمدن در این دو لایه، (نا)رابطه‌های متفاوتی را میانشان برقرار می‌کند.

روایت کلاسیک فرایندی است برای فراموشیِ فراموشیِ «گذشته» با تحلیل‌بردن‌اش در سلسله‌ای از اکنون‌های سپری‌شده که در نظمی علت‌ومعلولی سامان یافته‌اند. به این ترتیب «گذشته» به‌مثابه زمان ازدست‌رفته‌ای پدیدار می‌شود که پشت‌سر ما در تاریخ تقویمی منجمد شده است. کانون روایت کلاسیکِ «شخصیت» است که در ساختار SAS' (و گاهی اوقات ASA') نقش خود را ایفا می‌کند. منظور از «S» «وضعیت» است. در روایت کلاسیک نخست وضعیتی توصیف می‌شود: مجموعه «تحریک»ها؛ آنچه بر شخصیت اثر می‌گذارد؛ مقتضیاتِ «کنش». وضعیت را امکان‌های مندرج در الگوهای کنش و واکنش تعین می‌بخشد. از شخصیت انتظار می‌رود با قرار گرفتن در وضعیت (یعنی قرارگرفتن در معرض تأثیراتِ عناصر وضعیت) مطابق این الگوها واکنش نشان دهد: منظور از A همین کنش‌ها (و واکنش‌ها)ی مندرج در این الگوهاست. شخصیت پس از دریافت اثرات وضعیت مطابق الگوهای کنش و واکنش برانگیخته می‌شود: این برانگیختگی درواقع همان «احساسات و عواطفی» است که تحلیل‌های روان‌شناختیِ روایت‌های تاریخی، یا نسخه‌های روان‌شناختیِ روایت کلاسیک مورد استفاده قرار می‌دهند؛ الگوهای کنش و واکنش فرمول‌هایی هم برای احساسات و عواطف «مناسب» دارند و تحلیل‌های روانشناختی بر همین فرمول‌ها مبتنی‌اند. در نهایت شخصیت در اثرِ این برانگیختگی (با عواطف «مناسب» یا «نامناسب») واکنش‌هایی نشان می‌دهد که منجربه شکل‌گیریِ وضعیت جدیدی می‌شود: 'S. به این ترتیب زمینه برای قضاوت درباره شخصیت براساس انطباق یا عدم انطباق واکنش‌های او بر الگوهای رایج و همچنین براساسِ وضعیت جدیدی که این واکنش‌ها به‌وجود آورده‌اند، فراهم می‌شود. در روایت‌های کلاسیک از «نهضت ملی» همه این عناصر حضور دارند: از یک‌سو کنش‌های گفتاری و رفتاری مصدق براساس انطباق یا عدم انطباق با الگوهای کنش و واکنش تحسین یا تقبیح می‌شود و از سوی دیگر وضعیتی که این کنش‌های رفتاری و گفتاری بدان منتهی شده‌اند مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. اما در روایت مدرن کانون روایت نه شخصیت بلکه وضعیت بحرانی و رویدادی است که در این وضعیت روی می‌دهد. در وضعیت‌های بحرانی الگوهای کنش و واکنش از هم می‌پاشند؛ در این وضعیت‌ها گونه‌ای مواجهه تروماتیک رخ می‌دهد. در وضعیت‌های متعارف «بدن»ها (اعم از اشخاص، گروه‌ها، طبقات و شئون یا نهادهای اجتماعی) مطابق نیازها، منافع یا موقعیت نمادین خود واکنش نشان می‌دهند؛ در مواجهه‌های تروماتیک این شیوه‌های کنش و واکنش «ناممکن» می‌شوند و گونه‌ای ازکارافتادگی یا «بی‌کاری» رخ می‌دهد؛ اما این ناتوانی فقط یک روی قضیه است. درواقع، این «توان=صفر» بیانگرِ ناچیزبودن توانِ «بدن» در قیاس با توانِ غریبی است که آن را از «بیرون» تسخیر می‌کند. منظور از «اختلاف پتانسیل» همین است. شدت جریان که این اختلاف پتانسیل را به راه می‌اندازد، امری غیرشخصی (فراقومی، فراطبقاتی و حتی فراملی) است: امری «همگانی» که «می‌خواهد» نسبتی جدید میان بدن‌ها (صرف‌نظر از خصایص و ویژگی‌های طبیعی و تاریخی‌شان و حتا صرف‌نظر از درگیریِ مستقیم‌شان در مواجهه تروماتیک، برقرار کند. بخشی از کارکرد روایت‌های تاریخی «شخصی‌کردن» این «جریان» است. این «شخصی‌کردن» را باید در معنایی وسیع فهمید، چراکه تقلیل ماجرا به ماجرایی قومی، نژادی، طبقاتی یا ملی را نیز در برمی‌گیرد: آنچه در این فرایند اهمیت دارد، فروکاستنِ «نسبت‌های مستقل از طرفین نسبت‌ها» به طرف‌های نسبت و توسل به ملاحظاتِ هویت‌نگر است.

برای نزدیک‌شدن به مواجهه تروماتیک در ماجرای مشروطه باید به شکست اقداماتِ اصلاحی (از قائم‌مقام فراهانی گرفته تا امیرکبیر و میرزاحسین‌خان سپهسالار) و همچنین بحران اقتصادی و واکنش‌های استبدادی برای مقابله با تبعاتِ آن اندیشید. سلسله علت‌ها و معلول‌ها: روابط سیاسی و اقتصادی با قدرت‌های غربی؛ روابط میان «دربار و دیوان» و رابطه این‌دو با طبقات، گروه‌ها و شئون اجتماعی و رابطه این بدن‌های اجتماعی با یکدیگر که جملگی با ورود جریانِ سرمایه ویژگی‌های جدیدی پیدا کرده بودند که در ایرانِ قرن هجدهم نقطه سابقه نداشت. اما در «لحظه»ای خاص در این سلسله کنش‌ها و واکنش‌های اصلاحی و استبدادی «وقفه»ای ایجاد شد، لحظه‌ای که «تجار، روحانیون و روشنفکران»، «ناتوان» از واکنش‌های اصلاحیِ مرسوم در یک «وضعیت بحرانی» قرار گرفتند: در این وضعیت، به‌جای واکنش، «خواست»ی شکل گرفت که در واقع خواست یک نسبت بود/هست؛ نسبت جدیدی که «می‌خواهد» میان بدن‌های اجتماعی (شاه و دربار و طبقات و شئون اجتماعی و نهادهای جدید) فعلیت پیدا کند و فعلیت گفتاریِ آن را در سطرهای قانون اساسیِ مشروطه می‌توان «مشاهده کرد»، همان‌طور که فعلیتِ غیرگفتاری‌اش را در اسناد (مکتوب یا مصور) آن دوران می‌توان «خواند». در واکنش به همین رویداد است که انواع و اقسام ماشین‌های روایت کلاسیک به‌کار می‌افتند تا این رویداد را با تمهیدات مختلف مهار کنند و در سلسله‌های گفتاری و غیرگفتاری تحلیل ببرند. دراین‌میان شاید مؤثرترین شگرد همان «شخصی‌کردن» باشد: به‌جای برجسته‌کردنِ نسبتِ محضی که میان بدن‌های آن دوران فعلیت یافته است؛ اما در آنها تحلیل نمی‌رود و در میان بدن‌های هر عصری می‌تواند دوباره فعلیت کند، با تأکید بر بدن‌های درگیر، طرف‌های نسبت را برجسته می‌کنند تا در نهایت انقلاب مشروطه را مثلا حادثه‌ای طبقاتی (مثلا «انقلاب بورژوایی») یا «توطئه‌ای انگلیسی» معرفی کنند. این درواقع، شاید تمهیدی برای مهار همه انقلاب‌ها بوده باشد: انقلاب را به «برداشتنِ» این شخص، طبقه یا شأن اجتماعی و «گذاشتن» شخص، طبقه، یا شأن دیگر تقلیل می‌دهند. درست است که انقلاب با بدن‌های مشخص و جزئی آغاز می‌شود؛ اما ویژگی «وضعیت بحرانی» یا «مواجهه تروماتیک» این است که امری همگانی و جهان‌شمول در آن تکوین پیدا می‌کند (همان «نسبت محض و مستقل از طرف‌های نسبت») که دقیقا سرشت بدن‌های درگیر را دگرگون می‌کند و آن‌ها را از موقعیتِ بالفعل‌شان (نیازها، منافع و علائق قومی، طبقاتی و ملی) فراتر می‌برد. در قانون اساسی مشروطه صرف‌نظر از کاستی‌های آن، «شاه» دیگر آن فعال مایشائی نیست که اختیاری نامحدود و قابل تفویض در عزل و نصب و خریدوفروش و تصاحب و کشتن و بخشیدن و زنده‌نگه‌داشتن داشته باشد. نسبتِ فعلیت‌یافته در این قانون «شاه» را به مقامی تشریفاتی فروکاسته است که فقط «باید سلطنت کند نه حکومت». بر همین سیاق، ممکن است در قانونی نام «شاه» نیاید؛ اما الگوی کنش و واکنش یا کلیشه‌ای که در آن تجسم یافته، موقعیتی حقوقی را تعین بخشد خطرناک‌تر باشد. برای نزدیک‌شدن به مواجهه تروماتیکی که منجر به رویداد «ملی‌کردن نفت» شد باید به وقایع دهه ۲۰ شمسی به‌ویژه پس از آذر ۱۳۲۵ رجوع کرد. آغاز موج جدید سرکوب از این تاریخ، انحلال حزب توده به بهانه ترور شاه، شدت‌گرفتن تورم، تعرض به اتحادیه‌های کارگری، اصلاح قانون اساسی و تأسیس مجلس سنا با اکثریتی از نمایندگان منصوب شاه. یکی از نکات مهم دراین‌میان، تشدید بحران اقتصادی است. در این بافت است که مسئله نفت با حدّت و شدّتی فزاینده در صحنه سیاست ایران برجسته می‌شود. در فاصله سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۸ درآمد خالص شرکت نفت انگلیس و ایران ۸۹۵ پوند استرلینگ بود. از این مبلغ ۵۰۰ میلیون پوند سود سرمایه، ۱۷۵ میلیون پوند سهم دولت انگلستان در قالب مالیات و ۱۱۵ میلیون پوند سود سهام‌داران غیرایرانی بوده است و فقط ۱۰۵ میلیون پوند به دولت ایران پرداخت شده است؛ یعنی سهم ایران ۱۴/۶ درصد از سود خالص بوده است. ایران در سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۰ «حدود ۳۰ میلیون تُن از جمع ۶۳۷ میلیون تُن نفت جهان را تولید کرد؛ اما در ازای هر بشکه نفت گالنی تنها هشت سنت دریافت می‌کرد...» (جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، ص. ۴۲۴). واکنش مطابق الگوهای رایج این بود که ایران در مقام صاحب حق امتیاز (و نه مالک یا کارفرما) تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳ را درخواست کند. در مقابلِ این واکنش، شرکت نفت انگلیس فقط با یک قرارداد الحاقی موافقت می‌کند که حق امتیاز ایران را از چهار شیلینگ به شش شیلینگ افزایش می‌دهد. در مواجهه با چنین توهین و بی‌عدالتیِ بیش از حد است که به‌جای واکنش‌های رایج (که نمایندگان اصلی‌اش دربار و دولتِ علی منصور و پس از او حاج‌علی رزم‌آرا بودند)، خواستی شکل می‌گیرد که مردم را به رهبری جبهه ملی به خیابان می‌آورد و سرانجام در طرح ملی‌شدن نفت فعلیت پیدا می‌کند. نسبتِ تکوین‌یافته در این رویداد دومین نیرویی است که «حرکت‌های اشتباه» مصدق را از کنش و واکنش‌های مرسوم دور می‌سازد. توجه به همین نکته است که روشن می‌سازد مسئله نه «بیگانه‌ستیزی» یا حتا «ناسیونالیسم»، بلکه برقراری نسبت جدیدی میان ایران و انگلیس و سایر قدرت‌های غربی بوده است و تا چه پایه نابجاست این ایرادِ کسانی مانند دکتر غنی‌نژاد که «مصدق فکر می‌کرد با خلع ید از انگلیسی‌ها، صنعت نفت ایران برای همیشه به خارجی‌ها وابستگی نخواهد داشت. حال اینکه هنوز هم صنعت نفت ما به سرمایه و توان تکنولوژیکی کشورهای مختلف وابسته است. دکتر مصدق و دوستانش به همین دلیل شرکت نفت ایران و انگلیس را منحل و به جای آن شرکت ملی نفت ایران را ایجاد کردند و برنامه آنها این بود که همه امور نفت را ایرانی‌ها بتوانند اداره کنند و دیدیم که این تفکر هم نادرست بود چراکه تکنیسین و مدیر نفتی در ایران نداشتیم و هنوز هم اگر ادعا می‌کنیم که به تکنولوژی و مدیریت پیشرفته نفتی دست یافته‌ایم، نادرست سخن می‌گوییم.» این یک مغالطه آشکار است. برقراریِ نسبت جدید تعارضی با دادوستد تکنولوژیک یا دادوستدی از سنخ دیگر ندارد؛ جبهه ملی به رهبری مصدق نه با غرب بلکه با رابطه‌ی ناعادلانه ایران و غرب مبارزه می‌کرد و مسلم است که با برقراری نسبت‌های جدید (اگر این اصل تجربه‌گرایانه‌ی برتراند راسل را بپذیریم که «نسبت مستقل از طرفین نسبت است») طرفین نسبت نیز تغییر خواهند کرد و دیگر همان طرف‌های سابق نخواهند بود. برخلاف آقای غنی‌نژاد و همفکران‌شان، هم‌وطنان برتراند راسل خیلی خوب به این اصل واقف بودند: آنها می‌دانستند که مسئله فقط ایران نیست و برقرارشدنِ این نسبتِ جدید که تقرری فراتر از منافع جزئیِ این یا آن کشور خاص دارد، سایر مستعمراتِ نفت‌خیز را نیز می‌تواند از چنگ ایشان خارج کند، و با فعلیت‌یافتن این نسبت جدید حتا در صورت حضور در قالب شرکت‌های پیمان‌کار یا سرمایه‌گذار، انگلستان دیگر آن انگلستانِ سابق نخواهد بود. برای همین بعد از تصویب طرح ملی‌شدن نفت تحریم اقتصادی را آغاز کردند و سرانجام با متقاعدکردنِ آمریکایی‌ها بر اساسِ همین منطق، راه را برای کودتا علیه مصدق گشودند.

مصدق را برخی از منتقدان‌اش سیاست‌مداری پوپولیست خوانده‌اند به این دلیل که «همواره به تظاهرات خیابانی متوسل می‌شد». جمال امامی در صحن مجلس شانزدهم (به تاریخ ۱۳۳۲/۸/۱۶) این‌گونه علیه مصدق سخن می‌گوید: «سیاست‌مداری به سیاست خیابانی نزول کرده است. چنین به‌نظر می‌رسد که این کشور چیزی بهتر از برگزاری تظاهرات خیابانی ندارد. اما اکنون اینجا و آنجا و همه‌جا میتینگ داریم. گردهمایی برای این مسئله، برای این موضوع و برای هر پیشامدی. راهپیمایی دانشجویان، دبیرستان‌ها، هفت‌ساله‌ها و حتا شش‌ساله‌ها. من از این گردهمایی‌های خیابانی بیزار و خسته شده‌ام.» و جایی دیگر: «این نخست‌وزیر است یا هوچی یا انقلابی؟ کدام نخست‌وزیر این حرف را می‌زند که من می‌روم با مردم حرف می‌زنم...». (نقل از: آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، ص. ۳۲۹.) اما برخلاف تصور جمال امامی و نسخه‌های امروزیِ او، دقیقا همین نکته است که مصدق را به «مصدق» یا به بیان دقیق‌تر، مصدق را به چیزی بیش از مصدق، تبدیل می‌کند. البته مطابق اسناد، مصدق را در قامت نخست‌وزیر نیز می‌توان دید، سیاست‌مداری که مطابق الگوهای مرسوم کنش و واکنش رفتار می‌کند، مثلا به دنبال دریافت وام از آمریکایی‌هاست و یا در سفرش به آمریکا با احتیاط روی حسن نیت و میانجی‌گری آمریکا حساب می‌کند و «انعطاف فراوان -بلکه ازخودگذشتگی شگفت‌انگیزی-برای کنارآمدن با بریتانیا» (محمدعلی موحد) نشان می‌دهد. اما معنای این‌گونه کنش‌های زبانی و غیر زبانی او را درک نخواهیم کرد اگر به این نکته توجه نکنیم که او را دو نیروی مرتبط با هم، یکی استعمارستیز و دیگری استبدادستیز، مقابل ماشین پیچیده‌ای قرار داده است که در آن استعمار و استبداد در پیوندی ماشینی به یکدیگر پیوسته‌اند و می‌کوشد این دو نیرو را در ملاحظات و منافع شخصی، صنفی، گروهی، قومی و حتا ملی تحلیل ببرد و مصدق را پیرمرد دیوانه‌ای معرفی کند که جز به شهرت و افتخار شخصی خود به چیز دیگری نمی‌اندیشد. از سوی دیگر، این دو نیروی استعمارستیز و استبدادستیز گاه جداگانه سلسله رفتار و گفتار مصدق را تسخیر می‌کنند و هریک از این دو را چنان استقلال می‌بخشند که هرگونه توهم بازنمایی را از بین می‌برند، چنان‌که برخی از منتقدان با استناد به ناسازگاری رفتار و گفتار مصدق، او را به ریاکاری متهم می‌کنند. هر کس به تسخیر نیرویی درآید که فراتر از مقتضیات «واقعیت» و بی‌توجه به انواع و اقسام منافع و علائق و مستقل از منطق کنش و واکنش، مانندِ «تسخیرشدگان» «عمل» کند، زندگی‌اش سرشتی جنون‌آمیز پیدا می‌کند. حق با جمال امامی است: تصویری که او از تهران سال ۳۰ ترسیم می‌کند، برخلاف نیت گوینده، به رؤیایی از یک دموکراسی مستقیم می‌ماند: «گردهمایی برای این مسئله، برای این موضوع و برای هر پیشامدی. راهپیمایی دانشجویان، دبیرستان‌ها...»؛ «من می‌روم با مردم حرف می‌زنم.» مصدق بیشتر مانند یک رهبر انقلابی عمل می‌کند تا نخست‌وزیر. اما نه مانند یک پیشوای فاشیست. پیشوای فاشیست نتیجه واکنش در برابر انقلاب است، او کلیشه‌ها را به کار می‌گیرد، کلمه‌ها را می‌دزدد و با وقاحت دروغ می‌گوید و دلقک‌بازی درمی‌آورد. و وقتی در تنگنا قرار گیرد، «وضعیت استثنایی» اعلام می‌کند و توپ و تانک و باندهای اراذل‌واوباش را به خیابان می‌آورد تا ترس و وحشت ایجاد کند و انقلابیون را از پا درآورد. مصدق سرانجام شکست خورد، نه به این دلیل که رهبری انقلابی نبود، بلکه به این دلیل که نمی‌خواست پیشوایی فاشیست باشد و در مقابل ترفندهایی که برای آویختن بدن‌ها به قلاب هویت و منافع فردی و گروهی به‌کار می‌بردند و «یاران دیروز» را به «خیانت‌کاران امروز» تبدیل می‌کردند، هیچ کاری بلد نبود جز اینکه «برود با مردم حرف بزند» و ایشان را به گردهمایی و اندیشیدن «به این مسئله، به آن موضوع» دعوت کند.

«مصدق» نه فرشته بود نه اهریمن، او «نام» شدت یا توانی تکین و غیرشخصی است که ممکن است فراموش شود، اما جاودانه نابهنگام باقی خواهد ماند. هم از این‌روست که هرازگاهی ماشین‌های روایت فاشیستی برای تحلیل‌بردن‌اش در تاریخی خاص به کار می‌افتند.

در اکثر عکس‌ها و فیلم‌های به‌جامانده، مصدق پیوسته خاکستری است. «مصدق» پیوسته خاکستری است: نه از آن‌رو که جایی میانه خیر و شر قرار دارد و «علاوه بر خدمات‌اش اشتباهاتی نیز داشته است»، بلکه به این دلیل که در تکثر رنگ‌ها تحلیل نمی‌رود و در هیچ بافت رنگارنگی مستهلک نمی‌شود. او نامِ امر نابهنگامی است که جاودانه باز می‌گردد و آرامش هر اکنونی را بر هم می‌زند. «مصدق» نه سیاست‌مداری ناکام، بلکه یکی از «نام‌های تاریخ» است. تفاوت ظریف مصدق را با مصدق، تفاوتِ ظریف مصدقِ شکست‌خورده را با مصدق پیروز، در عکس‌های باقی‌مانده از دوران حبس احمدآباد می‌توان دید. انگار هنوز می‌خواهد «با ما حرف بزند»، حتا در آن دو عکسی که قبابردوش، عصا را به خود تکیه داده و با دستی نهاده بر سر گویی به خلئی پیش‌روی خود خیره شده است. انگار ما را به گردهمایی و سخن‌گفتن دربابِ «این مسئله، آن موضوع» دعوت می‌کند.

گذر

کاهش سود تسهیلات خرید مسکن از ۱۱ به ۹ درصد در روزهای آتی

● با پیشنهاد وزارت راه و شهرسازی، نرخ سود تسهیلات خرید مسکن صندوق پس‌انداز «یکم» برای سومین بار در یک سال، کاهش پیدا می‌کند و در چند روز آینده از ۱۱ درصد فعلی به ۹ درصد می‌رسد.

پایگاه خبری وزارت راه و شهرسازی اعلام کرد: چندی پیش در نشست اقتصاد مقاومتی پیشنهاد تک‌رقمی‌شدن نرخ سود تسهیلات مسکن از ۱۱ درصد به ۹ درصد اعلام شد و وزیر راه و شهرسازی و مدیرعامل بانک مسکن درباره آن سخن گفتند.

طرح «تک‌رقمی‌شدن سود وام خرید مسکن»، دو هفته پیش در جلسه مسئولان بخش مسکن با معاون اول رئیس‌جمهوری در ساختمان وزارت راه و شهرسازی از سوی مدیرعامل بانک مسکن اعلام شد. صندوق «یکم» خرداد سال ۹۴ راه‌اندازی شد و آن زمان، مشروط به یک سال سپرده‌گذاری زوج‌های فاقد مسکن -خانه‌اولی- تسهیلات ۸۰میلیونی با نرخ سود ۱۴ درصد به سپرده‌گذاران تعلق می‌گرفت؛ اما درحال‌حاضر سقف وام یکم دو برابر شده و به ۱۶۰ میلیون تومان رسیده و نرخ سود تسهیلات نیز در دو مرحله کاهش، یک بار به ۱۳ درصد رسید و درحال‌حاضر ۱۱ درصد است. قرار است به‌زودی نرخ سود این تسهیلات دو واحد درصد دیگر کاهش پیدا کند و تک‌رقمی شود. هرچند نرخ سود تک‌رقمی برای وام خرید مسکن آن هم در شرایطی که دیگر تسهیلات بانکی با سود حداقل ۱۸ درصد پرداخت می‌شود، یک اقدام منحصربه‌فرد و مزیت طلایی برای خانه‌اولی‌ها به حساب می‌آید؛ اما صرف‌نظر از تأثیر «روانی» آن بر تحریک تقاضای مصرفی، با کاهش دو واحد درصدی نرخ سود، مبلغ اقساط ماهانه این وام، چندان کاهش پیدا نخواهد کرد. اقساط بازپرداخت وام ۸۰میلیون‌تومانی، با نرخ سود ۱۱ درصد، به‌صورت پرداخت ساده قسط، یک میلیون تومان است که با کاهش نرخ سود به ۹ درصد، مبلغ قسط به حدود ۹۰۰ هزار تومان می‌رسد. با وجود دو اثر مثبت «روانی» و «ریالی» طرح کاهش سود تسهیلات مسکن یکم، با تک‌رقمی‌شدن این نرخ، یک عارضه در پروسه وام‌دهی به متقاضیان خرید مسکن به وجود خواهد آمد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که کاهش نرخ سود تسهیلات مسکن یکم، به علت وابستگی کنونی این صندوق - صندوق پس‌